



ترجمه کلمه به کلمه و روان متن

ذَٰلِكَ هُوَ اللَّهُ (آن همان خداوند است.)

النَّضْرَةَ	العُصُونَ	ذَاتِ	الشَّجَرَةَ	لِتَبْلُكَ	أَنْظُرُ
تر و تازه	شاخه‌ها	دارای	درخت	به آن	نگاه کن

به آن درختِ دارای شاخه‌های تر و تازه نگاه کن.

شَجَرَهُ	صَارَتْ	كَيْفَ	و	مِنْ	نَمَتْ	كَيْفَ
درخت	شد	چگونه	و	از	رشد کرد	چگونه

چگونه از دانه‌ای رشد کرد و چگونه یک درخت شد؟

الثَّمَرَةَ	مِنْهَا	يُخْرِجُ	مَنْ	ذَا	الَّذِي	فَأَبْحَثُ
میوه	از آن	در می‌آورد	کیست	این	کسی که	پس تحقیق کن

پس تحقیق کن و بگو این کیست که از آن (درخت) میوه را درمی‌آورد؟

مُسْتَعْرَهُ	جَذَوْتُهَا	الَّتِي	إِلَى	الشَّمْسِ	وَأَنْظُرُ
فروزان	پارهٔ آتش آن	که	به	خورشید	و نگاه کن

و به خورشید نگاه کن که پارهٔ آتش آن فروزان است.

مُنْتَشِرَهُ	حَرَارَةُ	و	ضِيَاءُ	فِيهَا
پخش شونده	گرما	و	روشنایی	در آن

در آن (خورشید) روشنایی هست و با آن گرما و حرارتی پخش شونده هست.

السَّرْرَةَ	مِثْلَ	الْجَوِّ	فِي	أَوْجَدَهَا	مَنْ
پارهٔ آتش	مثل	آسمان	در	پدید آورد آن را	کیست

این کیست که آن (خورشید) را همانند پارهٔ آتش در آسمان پدید آورد؟

مُنْهَمِرَهُ	أَنْعَمَهُ	الَّذِي	هُوَ	ذَٰلِكَ
ریزان	نعمت‌هایش	که	او	آن

آن، همان خدایی است که نعمت‌هایش ریزان است.

مُقْتَدِرَهُ	قُدْرَةَ	و	بِالْعِلْمِ	ذُو
نیرومند	توانایی	و	کامل	صاحب

(خداوند) صاحب دانشی کامل و توانایی نیرومندی است.

قَمَرَهُ	فِيهِ	أَوْجَدَ	فَمَنْ	إِلَى	أَنْظُرُ
ماه	در آن	پدید آورد	پس چه کسی	به	نگاه کن

به شب نگاه کن پس چه کسی در آن ماه را پدید آورد؟

الْمُنْتَشِرَهُ	كَالذَّرْرِ	بِالنَّجْمِ	زَانَةً	و
پراکنده	مانندِ مرواریدها	با ستاره‌ها	زینت داد آن را	

و آن را با ستارگانی که مانند مرواریدهای پراکنده است، زینت داد.

مَطَرَهُ	مِنْهُ	أَنْزَلَ	فَمَنْ	إِلَى	وَأَنْظُرُ
باران	از آن	نازل کرد	پس چه کسی	به	و نگاه کن

و به ابر نگاه کن پس چه کسی از آن باران را نازل کرد؟

واژگان

<p>قُلُّ: بگو كَمَلٌ: کامل کن (ماضی: كَمَل / مضارع: يَكْمَلُ) مُسْتَعِرَّة: فروزان مُسْتَعِين: یاری جوینده (مُسْتَعِيناً بِ: با کمک) مَطَار: فرودگاه مَعَ الْأَسْفِ: متأسفانه مَنْ ذَا: این کیست؟ مَنْهَمَرَّة: ریزان نَاسِب: مناسب شد (مضارع: يُنَاسِبُ) نَضِيرَة: تر و تازه نَمَت: رشد کرد «مؤنث» (ماضی: نَمَا / مضارع: يَنْمُو) يَخْرُج: درمی آورد</p>	<p>دَرَز: مرواریدها (مفرد: دُرّ) ذَا: این ← هَذَا ذات: دارای ذَالِك: آن زَان: زینت داد شَرَزَة: اخگر (پاره آتش) صَارَ: شد (مضارع: يَصِيرُ) صَع: بگذار (وَصَع: گذاشت) ضِيَاء: روشنایی عَيِّن: مشخص کن (ماضی: عَيَّن / مضارع: يَعْينُ) عُصُون: شاخهها (مفرد: عُصْن) عَمِيم: ابر قَرَاغ: جای خالی قَاعَة: سالن</p>	<p>أخرى: دیگر أَنْ...: که، این که ... أَنْ أُسَافِر: که سفر کنم إِنْتَفَع: سود برد (مضارع: يَنْتَفِعُ) أَنْجَم: ستارگان أَنْزَلَ: نازل کرد (مضارع: يُنْزِلُ) أَنْعَم: نعمت‌ها أَوْجَدَ: پدید آورد (مضارع: يُوجِدُ) بَالِغ: کامل تَرْجَم: ترجمه کن (ماضی: تَرْجَمَ / مضارع: يَتْرَجِمُ) تَعَاَزَف: آشنایی با همدیگر جَدْوَة: پاره آتش عَدُو: دشمن جَهَّزَ: مجهز کرد (مضارع: يُجَهِّزُ) دَارَ: چرخید (مضارع: يَدورُ: می چرخد)</p>
---	---	---

عُدوان = عداوة دشمنی	عَدوان = عداوة دشمنی	شَرَزَة = جدوة پاره آتش	رَقَد = نام خوابید	عَمِيم = سحاب ابر	ضِيَاء = نور روشنایی
مترادف	حَبِيب = صديق دوست	مُجْتَهِد = مَجْد کوشا، تلاشگر	نَاجِح = مَوْقِف، فائز موفق، قبول شده، پیروز	ذَا = هذا این	التَّمْر = الفاكهة میوه
متضاد	أرَادِل ≠ أفاضل افراد پست، فرومایگان ≠ افراد برتر، شایستگان	بَيْع ≠ شِراء فروش ≠ خرید	بِدَايَة ≠ نِهَاية آغاز ≠ پایان	بَعِيد ≠ قَرِيب دور ≠ نزدیک	زَرَع ≠ حَصَد کاشت ≠ برداشت کرد
	حَزِين ≠ مَسرور غمگین ≠ خوشحال	لَا تَدْخُلُوا ≠ لَا تَخْرُجُوا داخل نشوید ≠ خارج نشوید	رَخِيس ≠ غَالِيَة ارزان ≠ گران	قَصِير ≠ طَوِيل کوتاه ≠ بلند	صَبَاح ≠ مَسَاء صبح ≠ عصر
	ضِيَاء ≠ ظَلَمَة روشنایی ≠ تاریکی	قَبِيح ≠ جَمِيل زشت ≠ زیبا	قَلِيل ≠ كَثِير کم، اندک ≠ زیاد	لَيْل ≠ نَهَار شب ≠ روز	رَاسِب ≠ نَاجِح، فائز مردود ≠ قبول، برنده
	يَيْئَسُ ≠ رَجَا ناامید شد ≠ امیدوار شد	يَنْفَعُ ≠ يَضُرُّ سود می‌رساند ≠ ضرر می‌رساند	مَمْنوع ≠ مَسْمُوح غیرمجاز ≠ مجاز	حَبِيب ≠ عَدُو دوست ≠ دشمن	صَدِيق ≠ كَذِب راستی ≠ دروغ
	عَدَاً ≠ أَمْس فردا ≠ دیروز				

فُصول ← فصل	أَنْجُم ← ستاره	أَفْضَل ← فرد برتر	أَرَاذِل ← فرد پست‌تر	أَحْجَار ← سنگ	جمع مکسر
أَنْفُس ← نفس	عُصُون، أَغْصَان ← شاخه	دُرَر ← مروارید	أَلْوَان ← رنگ	أَنْعَم، نِعْم ← نعمت	
عَقَارِب ← عقربه	أَصْدِقَاء ← دوست	أَيَّام ← روز	أَعْدَاد ← عدد	أَبْوَاب ← در	
				جِبَال ← کوه	

قواعد

آنچه گذشت ...

در سال‌های گذشته با قواعد زبان عربی آشنا شدید. لغت‌های زیادی را که در گفت‌وگوهای روزمره از آن‌ها استفاده می‌شود، یاد گرفتید. در این درس می‌خواهیم مروری کوتاه بر قواعد داشته باشیم تا اگر چیزهایی از خاطرتان رفته باشد را یادآوری کنیم و به خاطر بیاورید.

تقسیم‌بندی کلمه:

- ۱- اسم
- ۲- فعل
- ۳- حرف

اسم

علامت خاصی ندارد و در جانداران به جنس نر دلالت می‌کند. مانند: رَجُل (مرد)، کتاب	مذکر	اسم از نظر جنس
علامت اصلی آن «ة / ة» است و در جانداران بر جنس ماده دلالت می‌کند. مانند: إمرأة (زن)، مِنْضَة (میز)، طالِبَة (دانشجوی دختر)	مؤنث	

نکات

- ۱- در برخی کلمات مؤنث در زبان عربی این علامت وجود ندارد، ولی این کلمات را جزو اسم‌های مؤنث به شمار می‌آورند؛ مانند: شمس (خورشید)، أرض (زمین)، ریح (باد)، نار (آتش)، حرب (جنگ)، نفس (خود) و ...
- ۲- برخی اسم‌ها نیز علامت تأنیث ندارند، ولی در واقعیت این کلمات فقط بر جنس ماده دلالت می‌کنند؛ مانند «أُم: مادر»، «بنت: دختر»، «مریم»
- ۳- اسم شهرها و کشورها هم مؤنث است. (إصفهان، ایران و ...)
- ۴- اعضای زوج بدن نیز مؤنث هستند: (عین چشم)، يد (دست)، قَدَم (پا) و ...

بر یک نفر یا یک شیء دلالت می‌کند. مانند: طالب، کتاب	مفرد	اسم از نظر تعداد
بر دو نفر یا دو شیء دلالت می‌کند. مانند: طالبان، طالبین	مثنی	
بر سه نفر یا سه چیز یا بیش‌تر دلالت می‌کند. مانند: طَلَّاب، طالبات	جمع	

با افزودن «وَنَ» و «يَنَ» بر آخر اسم مفرد مذکر ساخته می‌شود. مانند: مؤمنون، مؤمنين	جمع مذکر سالم	انواع جمع
با افزودن «ات» بر آخر اسم مفرد مؤنث ساخته می‌شود. مانند: مؤمنات	جمع مؤنث سالم	
جمعی است که قاعده خاصی ندارد و سماعی (شنیدنی) است. مانند: كُتُب ← کتاب / طَلَّاب ← طالب	جمع مکسر	

نکته برای تشخیص جنس (مذکر یا مؤنث) در جمع‌های مکسر باید به مفرد آن‌ها توجه کنیم. مانند: مدارس ← مَدْرَسَة: مؤنث



السَّاعَةُ الثَّلَاثَةُ إِلَّا رُبْعًا.
(ساعت دو و چهل و پنج دقیقه است.)



السَّاعَةُ الثَّلَاثَةُ وَ الرَّبْعِ.
(ساعت سه و ربع است.)



السَّاعَةُ الثَّلَاثَةُ وَ النَّصْفِ.
(ساعت سه و نیم است.)



السَّاعَةُ الثَّلَاثَةُ تَمَامًا.
(ساعت سه تمام است.)

ساعت

کَم السَّاعَةُ؟
(ساعت چند است؟)

روزهای هفته

السَّبْتُ (شنبه)، الأَحَدُ (یکشنبه)، الإِثْنَيْنِ (دوشنبه)، الثَّلَاثَاءُ (سهشنبه)، الأَرْبَعَاءُ (چهارشنبه)، الخَمِيسِ (پنجشنبه)، الجُمُعَة (جمعه)

فصل های سال

الرَّبِيع (بهار)، الصَّيف (تابستان)، الخَرِيف (پاییز)، الشِّتَاء (زمستان)

رنگ های اصلی

أَبْيَض (سفید)، أَسْوَد (سیاه)، أَحْمَر (قرمز)، أَخْضَر (سبز)، أَصْفَر (زرد)، أَزْرَق (آبی)

اوزان

اگر در یک کلمه، به جای حروف اصلی آن کلمه، به ترتیب «ف، ع، ل» را قرار دهیم، وزن آن کلمه به دست می آید.
علیم ← حروف اصلی (ع ل م) ← فَعِيل
مَعْلوم ← حروف اصلی (ع ل م) ← مَفْعول

فعل و ضمیر

فعل: به کلمه ای گفته می شود که بر انجام دادن کار یا روی دادن حالتی در گذشته، حال و آینده دلالت می کند.

انواع فعل	ماضی	دَهَبَ: رفت
	مضارع	يَدُهَبُ: می رود
	امر	اِدُهَبْ: برو
	نفی	لا يَدُهَبُ: نمی رود
	نهی	لا تَدُهَبْ: نرو

در زبان فارسی فعل شامل اول شخص مفرد (رفتیم)، دوم شخص مفرد (رفت)، سوم شخص مفرد (رفت)، اول شخص جمع (رفتیم)، دوم شخص جمع (رفتید)، سوم شخص جمع (رفتند) است. برای تمامی این افعال در زبان عربی معادل وجود دارد.

فارسی	من رفتم	تو رفتی	او رفت	ما رفتیم	شما رفتید	ایشان رفتند
ماضی	أَنَا دَهَبْتُ	أَنْتَ دَهَبْتَ أَنْتِ دَهَبْتِ	هُوَ دَهَبَ هِيَ دَهَبَتْ	نَحْنُ دَهَبْنَا	أَنْتُمْ دَهَبْتُمْ أَنْتُنَّ دَهَبْتُنَّ	هُمَا دَهَبَا هُمَا دَهَبَتَا هُمْ دَهَبُوا هِنَّ دَهَبْنَ
فارسی	من می روم	تو می روی	او می رود	ما می رویم	شما می روید	ایشان می روند
مضارع	أَنَا أَدُهَبُ	أَنْتَ تَدُهَبُ أَنْتِ تَدُهَبِينَ	هُوَ يَدُهَبُ هِيَ تَدُهَبُ	نَحْنُ نَدُهَبُ	أَنْتُمْ تَدُهَبُونَ أَنْتُنَّ تَدُهَبْنَ	هُمَا يَدُهَبَانِ هُمَا تَدُهَبَانِ هُمْ يَدُهَبُونَ هِنَّ يَدُهَبْنَ
فارسی	تو برو				شما بروید	
فعل امر	—	أَنْتِ اِدُهَبِي أَنْتِ اِدُهَبِي	—	—	أَنْتُمْ اِدُهَبُوا أَنْتُنَّ اِدُهَبْنَ	—